

سر مایه خارجی:

آب یا سراب

دکتر محمد سعید نوری نائینی

استاد دانشگاه

وارد بازار ملی می شود بلکه همراه آن، تفکرات جدید و فن آوری پیشرفته هم می آید و روند توسعه سرعت می بخشد. همانطور که ورود هوایمای جت نیازمند مقررات هوایی ویژه است، آزادسازی سرمایه گذاری و جذب سرمایه خارجی نیز نیاز به مراقبت دارد. از جمله مهمترین و ضروری ترین عوامل لازم، ایجاد نظامهای مالی درست در کشور میزبان است. آقای سمر معتقد است که مشکلات ایجاد شده در اقتصادهای نوپای آسیا، ریشه در اشتباهات سیاستگذاران اقتصادی دارد. نظارت ضعیف بر بانکها از جمله مهمترین این خطاهاست. همانطور که هر کشور می تواند به جای حذف کردن هوایمای جت، با طولانی تر کردن باندهای فرودگاه از خطرات احتمالی آن بکاهد، در مورد استفاده از سرمایه های خارجی نیز می تواند به جای جلوگیری از ورود سرمایه و منافع جنبی آن، با ایجاد نظام مالی مطمئن از بروز خطرات احتمالی پرهیز کند.

آقای استیگلر، اقتصاددان ارشد بانک جهانی، نظر دیگری دارد. او اقتصادهای نوپا را به منزله قایقی می داند که در اقیانوس متلاطم شناور است. هر چند در چنین حالتی انتظار می رود که اگر قایقی ناسالم و نامناسب است بزودی در هم بشکند، ولی اگر موجها عظیم و طوفان شدید باشد حتی قایق سالم و مستحکم نیز ممکن است فشار امواج را بر تابند و غرق شود. به همین سبب، گرچه فروپاشی اقتصادهایی که از نظام و مدیریتی درست برخوردار نیست در بازارهای بین المللی سرمایه امری بسیار محتمل است، ولی حتی اقتصادهای کوچک سالم و دارای مدیریت خوب نیز ممکن است در برابر فشارهای سنگین جریانهای سرمایه تاب مقاومت نداشته باشد. این خطر در مورد سرمایه های کوتاه مدت بمراتب شدیدتر است و باید در مقابل آن مجهز و قادر به دفاع بود.

چنان که ذکر شد، این بحثی است که همه اقتصاددانان، در سراسر جهان، درگیر آنند. هیچ کس فواید سرمایه خارجی را نفی نمی کند، ولی تجربه اخیر آسیا و پیش از آن مکزیک، این واقعیت را در عمل به اثبات رسانده که پاره ای از انواع سرمایه کوتاه مدت با سرعتی بیش از آنچه به کشور وارد

سرمایه خارجی از دیرباز، یکی از اختلاف انگیزترین موضوعات اقتصادی بوده است. اقتصاددانان و سیاستمداران آنرا عامل نفوذ استعمار و دستمایه به بند کشیدن و وابستگی کشورهای در حال توسعه و فقیر بوسیله کشورهای پیشرفته و غنی معرفی کرده اند. طبیعی است که عاملی با این ویژگیهای نازیبا، مورد نفرت و انزجار باشد، و دوری گزیدن از آن واجب و مؤکد.

از دیگر سوی، بویژه پس از توسعه سریع کشورهای چند در آمریکای جنوبی و جنوب شرق آسیا، گروهی آنرا اگر نه پیش نیاز مسلم توسعه، دستکم یکی از عوامل عمده تسریع پیشرفت و ترقی اقتصادی قلمداد کرده و استفاده از آن و تلاش در جذب هر چه پیشترش را توصیه نموده اند. اینان پیش از هر چیز به انتقال دانش و فن آوری همراه با سرمایه خارجی تأکید کرده و آنرا استودانه اند. بحرانهای مالی ایجاد شده در کشورهای فوق الذکر در ماههای اخیر، بویژه در کره جنوبی، تایلند و اندونزی کف تر از وی قضاوت را به ضرر صاحب نظران گروه دوم سنگین کرده است. آیا این آزمون را می توان پایانی بر این بحث ها دانست و دفتر قضاوت را با اطمینان و با محکوم کردن نظر گروه دوم به پایان برد و دروازه ها را بر سرمایه گذاری خارجی بست؟

اخیراً در سمیناری که توسط صندوق بین المللی پول برگزار شد، دو تن از اقتصاددانان برجسته و مشهور، هر یک با تمثیلی جالب به جانبداری از نظرات متضاد فوق پرداختند. آنچه در پی می آید مروری است گذرا و سریع بر این کنکاش علمی که زمانش هم پس از بحران مالی آسیا، یعنی اسفندماه ۱۳۷۶ است.

آقای لارنس سمر معاون وزارت خزانهداری آمریکا پدیده بازارهای مالی جدید (که اتکای به سرمایه خارجی یکی از ویژگیهای برجسته آنست) را به اختراع هوایمای جت تشبیه کرد. بوسیله هوایمای جت می توان مسافرت های مورد نظر را سریعتر، راحت تر، ارزاتر و در اکثر موارد کم خطرتر انجام داد، ولی در معهود مواردی که هوایمای سقوط می کند، نتیجه وحشتناک و تباهی آور است. به این تعبیر، سرمایه خارجی و آزادسازی سرمایه گذاری، در اصل پدیده ای مطلوب است، زیرا تنها سرمایه نیست که

هستند در معرض این خطر قرار دارند، زیرا سرمایه‌های خارجی با احساس اطمینان بیشتر روانه این بازارهای می‌شود.

نتیجه نهایی آنکه، کشورهای در حال توسعه، صرف نظر از قدرت یا ضعف نظام مالی خویش باید سرمایه‌های خارجی که تا مدت‌ها مانده که نرخ بهره واقعی‌شان با نرخ بهره کشورهای پیشرفته به برابری نرسیده است تحت کنترل داشته باشند. سپس می‌توان این کنترل را بطور تدریجی کاهش داد.

نکته مهمی که در این بحث و در بحث‌های دیگر اقتصادی که در آن پای سرمایه‌داری غرب در میان است نباید فراموش شود و همواره باید مد نظر سیاستگذاران و تصمیم‌سازان باشد، آن است که سرمایه‌داری غربی در امور اقتصادی بر اساس اصول فلسفی و پیش فرضهای تمدن و نظام خود، به هیچ چیز جز منافع اقتصادی خویش نمی‌اندیشد. این موضوع تنها در مورد کشورهای دیگر مصداق نمی‌یابد، بلکه در درون اقتصاد غرب نیز محلی برای ملاحظات غیر اقتصادی و به تعبیر خودمان خیر خواهانه وجود ندارد. این بدان معنی نیست که جامعه سرمایه‌داری فارغ از جنبه‌های انسانی و بشر دوستی است، بلکه مفهوم این سخن آن است که آنان هر چیز را در جای خویش و با معیارهای خاص مربوط به خود که بر خاسته از زیربنای فکری تمدن آنهاست می‌نگرند و ارزش می‌گذارند. بر این اساس، در تصمیمات اقتصادی خویش بر اصول و معیارهای خاص اقتصادی تکیه می‌کنند که از میان آنها دو اصل برجسته عبارت است از: «قبول (اصالت فرد)» و «انسان اقتصادی». انسان اقتصادی به زبان ساده انسانی است که در فعالیت‌های اقتصادی خویش دو هدف را دنبال می‌کند: بعنوان تولیدکننده (به دست آوردن حداکثر سود)، و بعنوان مصرف‌کننده (تحصیل حداکثر مطلوبیت). بنابراین، بطور خلاصه و روشن، سرمایه‌گذاران غربی جز در پی سود هر چه بیشتر در هر جا که امکان پذیر باشد و جز به دنبال زندگی هر چه مرفه‌تر نیستند و عمیقاً بر این باورند که نظام سرمایه‌داری غرب در تامین این هر دو هدف نظامی بی‌رقیب و کارآمد است و نظام‌های دیگر در رقابت با آن دیر یا زود تسلیم خواهند شد. بعنوان مثالی زنده و بهنگام، به یک جمله از سرمقاله مجله نیوزویک تاریخ ۱۸ ماه می ۱۹۹۸ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۷) توجه فرمایید: «چند سال گذشته برای غرب سال‌های خوبی بود، نه تنها کمونیسم از هم پاشید بلکه جنگ خلیج* در سال ۱۹۹۱ توان نظامی غرب را آشکار ساخت. در سال گذشته تصور باطل یک مدل کاپیتالیسم آسیایی بعنوان رقیب کاپیتالیسم غربی به‌زباله‌دان تاریخ پیوست».

دقت کنید که کاپیتالیسم غرب بعنوان یک نظام رقابت‌ناپذیر چگونه آشکارا تمجید شده، فروپاشی کمونیسم بطور ضمنی جزو موفقیت‌های آن قلمداد گردیده، مشکلات اقتصادی کشورهای آسیایی تا چه حد تحقیر شده و کار آن‌ها زشت‌ترین جملات پایان یافته اعلام شده است. فراموش نکنیم که این کشورها همانهایی بودند که تا سال‌های پیش، از طرف غرب به بیرهای آسیا معروف شده بودند و اکنون نیز به عقیده گروهی از صاحب‌نظران، قربانی توپه سودجویان غرب هستند.

به عبارت دیگر، اشتباه است اگر تصور کنیم که سرمایه‌گذاران خارجی که بعنوان یک «انسان اقتصادی» به کشور مامی آیند جز منافع اقتصادی

می‌شود، آن را ترک خواهد گفت و این پدیده‌ای است که به نظام‌های مالی ضعیف ضربه‌هایی سهمگین وارد می‌کند. بطور کلی می‌توان گفت با آنکه فواید سرمایه‌خارجی قابل انکار نیست، کنترل موقت آن ابزار مفیدی است که باید در دسترس باشد و از آن استفاده شود. مدافعان سرمایه‌گذاری خارجی با شرط کنترل آن، کشور شیلی را بعنوان نمونه‌ای خوب مثال می‌زنند. با آنکه سیاست‌های این کشور به دلیل طرفداری از اقتصاد آزاد شهره خاص و عام است ولی ورود سرمایه‌های کوتاه‌مدت را به شدت جلو می‌گیرد. سهم سرمایه‌های خارجی کوتاه‌مدت در شیلی از سال ۱۹۹۲ تا کنون سخت کاهش یافته است (نگاه کنید به نمودار) در این راه سه نوع کنترل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اولاً، ۳۰ درصد سرمایه‌های ناخالص وارده باید به مدت یک سال بدون دریافت هر گونه بهره در بانک مرکزی شیلی سپرده‌گذاری شود. این کار به منزله نوعی مالیات بر ورود سرمایه است و اگر سرمایه فقط مدت کوتاهی در کشور باقی بماند نرخ این مالیات بطور طبیعی بسیار زیاد و عاملی بازدارنده خواهد بود. ثانیاً، بانک‌ها و شرکتهای شیلی فقط از منابعی از سرمایه استفاده می‌کنند که حداقل دو اژانس معتبر تبه‌بندی، اعتبار آنها را حداقل معادل اعتبار اوراق قرضه دولت شیلی بر آورد کنند. ثالثاً، هر پول خارجی که وارد کشور می‌شود باید حداقل یک سال در کشور باقی بماند. این سیاست از ورود بسیاری از پول‌های خطرگیز و کوتاه‌مدت به کشور جلوگیری کرده است. اگر به زبان تمثیل آقای سمر سخن بگوییم، دولت شیلی هم‌باند فرودگاه طولانی کرده و هم از فرودپارهای از هواپیماهای خطر آفرین جلوگیری نموده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیلی بیشتر موافق نظریه استیگلر است، زیرا اقتصاد شیلی گرچه از مدیریتی خوب برخوردار است ولی از برخورد با امواج نامناسبی که بوسیله سرمایه‌های کوتاه‌مدت ایجاد می‌شود پرهیز می‌کند. با اینکه بانک‌های شیلی از جمله سالم‌ترین بانک‌های آمریکای لاتین است، به نظر نمی‌رسد در اعمال نظارت‌های لازم بر آنها کوچکترین تردیدی وجود داشته باشد.

رابطه زاهد لر رئیس قبلی بانک مرکزی شیلی اصرار می‌ورزد که اقتصادهای نو باید شدیداً از قبول پول‌های خارجی کوتاه‌مدت که به اقتصاد سرزیر می‌شود جلوگیری کنند. استدلال او آنست که چون در کشورهای فقیر نسبت به کشورهای غنی سرمایه کمتری وجود دارد نرخ بهره در آنها بالاتر است و در نتیجه سرمایه‌گذاری در آنها منفعت بیشتری به همراه دارد.

از لحاظ نظری، هنگامی که سرمایه‌های خارجی به وفور وارد یک کشور فقیر شود، باید نرخ بهره در آن کشور به نرخ بهره در کشور غنی (فرستنده سرمایه) نزدیک شود. ولی این امر در کوتاه‌مدت فقط هنگامی میسر است که ارزش دارایی‌های کشور فقیر به شدت افزایش یابد و بنابراین این احتمال وجود دارد که هجوم سرمایه‌خارجی، بازار بورس و دارایی‌ها را سخت رونق بخشد. نتیجه چنین رونقی افزایش مصرف است که به نوبه خود منجر به کسری تراز پرداخت‌های می‌شود که خطری است برای سقوط پول ملی حتی اگر نظام پولی قدرتمندی حاکم باشد. این نکته جالب است که کشورهایی که از یک نظام خوب مالی برخوردارند بیشتر از آنهایی که دچار ضعف بازار مالی

خویش چیزی در سر دارند، هر چند ممکن است هر یک از آنها شخصاً یا بعنوان عضوی از یک شرکت و انجمن در فعالیتهای بشر دوستانه بین المللی نیز مشارکت داشته باشند. این دو حساب را باید کاملاً از یکدیگر تفکیک و هر جنبه از فعالیت آنها را در چارچوب معیارهای خاص خود ارزیابی کنیم. البته به همان اندازه اشتباه خواهد بود که تصور کنیم در این صورت هر نوع همکاری و دادوستد به زیان ما و کشورمان خواهد بود. این یک اصل مسلم و حقیقی است که دو نفر، دو سازمان یا دو کشور می توانند به همکاریهای اقتصادی پیر داند و هر دو طرف به تناسب سهم کار و فکر و سایر داده های خویش از آن فعالیت بهره مند شوند، و هیچ یک زبانی تحمل نکنند. میزان بهره مندی از چنین همکاری و مشارکتی در گرو کمیت و کیفیت نهاده های هر یک از طرفین و شاید بیش از آن در گرو تخصص، تیزهوشی، جهان شناسی و مهارت بهره برداری از فرصتهای خاص است. هر طرفی که نهاده بیشتری و گرانبهاتری دارد هر کس از ویژگیهای نامبرده در بالا بیشتر برخوردار است می تواند سهم سود خویش را از این همکاری افزایش دهد. به عبارت ساده، هر فعالیت اقتصادی مشترک خارجی را باید بعنوان نبردی مسالمت آمیز تلقی کرد که در آن به جای شمشیر و توپ و تانک و بمب، از دانش، اطلاعات، تخصص و موقع شناسی استفاده می شود و بنا بر این توفیق آن در گرو انتخاب افرادی برای تصمیم سازی و عقد قرار داد است که در هر مورد از بالاترین ویژگیهای لازم برخوردار باشند.

نکته بسیار مهم دیگر، داغ شدن ناگهانی بازار سرمایه گذاری خارجی در جمهوری اسلامی ایران است. هر کس با صرف اندکی وقت و ورق زدن روزنامه های گوناگون متوجه این رویداد خواهد شد. سرمایه گذاران اروپایی از همه کشورهای هاراهی ایرانند. هیئت های اقتصادی برای آمدن به ایران و اعلام آمادگی برای همکاریهای اقتصادی در صف ایستاده اند. بدون تردید چنین فضایی تصادفی ایجاد نشده است. واقعیت های داخلی و بین المللی همزمان زمینه لازم برای چنین اقبالی را فراهم ساخته است.

تلاشهای چندماه گذشته که ویژگی عمده آن از بُعد بین المللی، تنش زدایی در روابط خارجی، پیروی از قانون و منطق و اعلام آمادگی مباحثه بین فرهنگ ها به جای تمدنها و تأکید بر آزادیهای بیشتر ولی مشروط اقتصادی بوده، از عوامل اصلی داخلی این تحول است. از طرف دیگر، مشکلات مالی ایجاد شده در کشورهای آسیایی، محیط بظواهر امن سرمایه در آن سوی جهان را به خطر افکنده و سرمایه های بین المللی که همواره به دنبال سود، آماده سفر به هر نقطه دنیا است در پی میزبانی مطمئن و سودآور جهان را در می نورد و دو حتماً نگاهی عمیق به ایران دارد. تصحیح سیاست نادرست و سرخورده آمریکا در مورد ایران نیز گرچه خود ریشه در رویدادهای فوق دولتی از راه اعمال بازخورهایی روشن به مطلوبیت اقتصاد ایران برای میزبانی سرمایه های خارجی می افزاید.

متأسفانه کاهش شدید و بی سابقه درآمدهای نفت، اقتصاد وابسته به نفت ایران را با چنان مشکلاتی روبرو کرده است که خواه ناخواه حتی با اکراه ورود سرمایه های خارجی عاملی مشکل گشا و مورد نیاز قلمداد می شود. در این گیرودار و تحت شرایطی چنین بحرانی، ناگهانی و نویدبخش

احتمال اشتباه کردن و وسوسه شدن زیاد است: اشتباه در ارزیابیها و وسوسه رهایی کوتاه مدت از مشکلات موجود به کمک دلار، راهی که سالها به خطا پیموده شده است.

برای جلوگیری از اشتباه، باید به چند پرسش مهم پاسخهای علمی و دقیق و کمی داده شود:

۱- آیا مشکل اقتصاد ایران سرمایه خارجی است؟

تا آنجا که تجربه گذشته و شواهد موجود نشان می دهد پاسخ تصمیم سازان به این پرسش مثبت است ولی شاید طرح این سؤال به شکلی دیگر نیاز به پاسخی دقیق تر را روشن سازد. آیا وجود سرمایه خارجی موجب رونق و توسعه اقتصاد ایران خواهد شد؟ به زبانی دیگر، آیا مشکل گشایی سرمایه خارجی امری کوتاه مدت نیست که دولت و مردم را از تنگناهای اقتصادی موجود می رهاند ولی حل قطعی و بلندمدت مسئله را به تعویق می اندازد و آنرا وخیم تر می کند؟ پاسخ به این سؤال نیاز به تحلیلهای بیشتر دارد و نمی توان به سادگی به آن جواب داد. این پرسش مارا به پرسش های بعدی می رساند.

۲- نوع نیازهای سرمایه خارجی از نظر زمانی (کوتاه و بلندمدت) در اقتصاد ایران چیست؟

۳- آیا سرمایه های داوطلب ورود به ایران با نیازهای اقتصاد ما منطبق است یا بی توجه به آن و فقط بر اساس منافع صاحبان سرمایه عرضه می شود؟

۴- آیا سرمایه هایی که به کشور وارد خواهد شد در پروژه ها و طرحهای مشخص، با بازده قابل قبول، در موارد بر خوردار از بر تریهای نسبی، در مکان و در زمان درست سرمایه گذاری خواهد شد؟ به عبارت دیگر، هیچ بخشی از این سرمایه را بهیچ بازار و اوقات کالاهای مصرفی و لو کس، امور جاری، پروژه های غیر موجه و ظاهر الصلاح، پروژه های بی عاقبت و سرگردان نخواهد شد؟

۵- آیا پروژه ها چنان حساب شده و بررسی شده هست که بتواند وام خود را باز پرداخت کند، در دوران سرمایه گذاری، راه اندازی و بهره برداری با کمبود سرمایه و سرمایه در گردش و سرمایه جاری مواجه نشود و بطور موقت یا دائم تعطیل نگردد و مانند بسیاری از پروژه های نیمه تمام، شاهدی بر سهل انگاریهای تصمیم سازی و کارشناسی نباشد؟ به عبارت ساده تر، آیا پروژه به اعتبار وجودی خویش سرمایه را جذب می کند یا با پشتوانه درآمدهای نفتی آینده به آن چنگ می اندازد؟

۶- آیا سایر عواملی که باید در ترکیب با این سرمایه به تولید منجر شود فراهم است؟ در این میان، مدیریت کارآمد و متخصص بر خوردار از قدرت اجرایی، قوانین و مقررات روشن و شفاف (کارگری، صادرات، واردات، قیمت گذاری، نرخ ارز...)، انگیزه تولید و توسعه و محیطی قانونمند و رقابت پذیر از اهمیتی ویژه برخوردار است.

اگر پاسخ این پرسشها کاملاً روشن نباشد، تصمیم سازی درست مقدور نخواهد بود و اگر راههای میان بر محاسبه بر آورده و روشهای کلی و غیر دقیق و کلان مبنای کار قرار گیرد، نه تنها ما را به کعبه مقصود رهنمون نمی شود بلکه احتمال به بیراه افتادن نیز زیاد است.

نظارت و ارزشیابی همراه است و لی باز هم مرزها را اوایه‌های حمایت و دخالت تعیین می‌کند و این رابطه‌ای است بسیار ظریف و دقیق که در اینجا فقط به ذکر آن بسنده می‌شود، گرچه بررسی تخصصی آن بوسیله صاحب‌نظران کاری حیاتی است.

توصیه طراح شبکه‌های تأمین اجتماعی برای حمایت از اقشار فقیر موضوع دیگری است که در بیانیه سران مورد تأکید قرار گرفته است. این همان بحث دیرینه و آشنای تأمین اجتماعی مقدم با به موازات رشد و توسعه است، و استدلال مخالفان با این منطق که چنین تأمینی چیزی جز توزیع فقر نیست. این بحث در توصیه‌های سران به سود نظریه نخست پایان یافته است. گرچه این استدلال که اول باید رشدی حاصل شود و چیزی به دست آید تا بتوان آن را بین فقرا تقسیم کرد. از قدرت نظری خوبی بر خوردار است، ولی در عمل ثابت شده است که این منطق در بهترین صورت خود فقط منطقی صوری و مجرد است که هیچ‌گاه در جهان سوم با شواهد تجربی تأیید نشده است. در حالی که پیشنهاد دوم، یعنی تأمین اجتماعی همگام بار شد و توسعه، علیرغم نیاز به زمان بیشتر، موفق به جذب طرفدارانی فزاینده شده است، و اگر یک بار و برای همیشه بپذیریم که توسعه «امری که تا مدت نیست و راهی میان‌بر ندارد»، آنگاه می‌توانیم با اطمینان خاطر استراتژی اخیر را برگزینیم. زیرا تحمل نابرابری در بلندمدت را هیچ اندیشمندی توصیه نمی‌کند. نویسنده این مقاله در بحثی تخصصی با سفیر کشور شیلی درباره تجربه توسعه آن کشور که این روزها بعنوان یک مورد موفق در جهان مطرح است، از مشکلات عمده اقتصاد آن کشور سؤال کرد. پاسخ این بود که مادر فرزند توسعه خویش دچار اشتباه عمده شده ایم و آن توجه ناکافی به توزیع بهتر در آمدها و طراحی یک نظام تأمین اجتماعی مناسب است. اکنون با وجود رشد اقتصادی مداوم و رضایت بخش، از حل بحران و وخیم تر شدن فاصله طبقاتی عاجزیم، زیرا در نظام توسعه غربی کنونی این پدیده معلول‌های درون‌زاد دارد که جزئی از سازو کار نظام است.

گرچه این موضوع در ارتباط مستقیم با موضوع سرمایه‌های خارجی قرار نمی‌گیرد، ولی توجه به این نکته لازم است که چگونگی برخورد ما با سرمایه‌های خارجی یکی از ارکان مهم نظام توسعه آینده را بنیاد خواهد نهاد و در کنار آن بحث و تصمیم‌سازی در مورد سایر رکن‌ها نیز یک ضرورت است و از آغاز باید با دیدی جامع آن را بررسی کرد و نظام تأمین اجتماعی درست یکی از همین ارکان است، بویژه در جمهوری اسلامی ایران.

آخرین عاملی که در بیانیه سران مورد تأکید قرار گرفته است و باز هم غیر مستقیم به بحث ما مربوط می‌شود، توجه به رابطه مثبت و متقابل بین سیاستهای اقتصادی و مسایل اجتماعی است و توجه به پیامدهای اجتماعی تصمیمهای سیاسی باید جدی گرفته شود. این مسئله بویژه در جمهوری اسلامی ایران که تازه گام در راه جامعه مدنی نهاد و در آن حساسیتها بسیار است و ابهامات هم اندک نیست، از اهمیتی بسیار و ظرفیتی خاص برخوردار است و بهتر است در فرایند تصمیم‌سازی نگاهی دوباره به تجربیات گذشته خودمان و به تجارب مشابه در جهان بیندازیم تا مبادا خدای ناخواسته به تصمیمی برسیم که از نظر اقتصادی درست باشد ولی باین بست اجتماعی

متأسفانه گرچه به دلیل نبود اطلاعات لازم نمی‌توان در این مقاله به پرسشهای مطرح شده پاسخ داد، ولی بر اساس تجربیات گذشته جهان و ایران و بحثهای نظری جدیدی توان به مواردی اشاره کرد. تازه‌ترین تجربه، مربوط به کشورهای آسیایی است. گرچه دامنه و عمق بحران در این کشورها متفاوت است، ولی جملگی ریشه در سازمانهای مالی و پولی و نقش سرمایه‌های سوداگرانه دارد. سران ۲۵ کشور آسیایی و اروپایی در پایان نشست مشترک خود که به بررسی این بحرانها اختصاص داشت، بر بیانیه‌ای مفصل توافق کردند که اشاره به پاره‌ای از موارد آن مفید به نظر می‌رسد.

هزینه‌های انسانی بحران برای مردم آسیا نخستین نکته مورد توافق است. این هزینه‌ها را می‌توان آشکار مشاهده کرد. مهمترین آنها در همین روزها در اندونزی روی می‌دهد. صدها کشته، هزاران زخمی، رویارویی‌های گریزناپذیر اجتماعی، تعطیل شدن دانشگاهها، فرار اقلیت‌ها و سقوط اعتماد. توجه به این هزینه‌ها، دشواری کار و لزوم دقت در تصمیم‌گیری اولیه را به خوبی نشان می‌دهد.

مورد دیگر، تأکید بر بی‌ثباتی‌های ناشی از سوداگری در بازارهای پولی و مالی است. سوداگران بین‌المللی همراه سرمایه‌های کلان خود به دنبال سود بیشتر روانه هر جامی شوند هر چه امکان سود بیشتر باشد، خطر بیشتری می‌پذیرند و کشور میزبان را با خطر بیشتر مواجه می‌سازند. گرچه ظاهراً تشخیص سرمایه‌های تولیدی مفید از سرمایه‌های سوداگرانه کاری ساده است، ولی همواره باید جانب احتیاط مراعات شود. احتمال تلاش سوداگران بین‌المللی برای نفوذ به بازار ایران بسیار زیاد و احتمال وجود همکاران فرصت طلب داخلی نیز هرگز منتفی نیست، بنابراین وجود سازو کارهایی که راه‌بر این نوع سرمایه‌ها ببنند و امکان ظهور و ورود به آنها ندهد، از موزموفیت لازم به یک نظام مطلوب برای بهره‌گیری از سرمایه‌های خارجی است.

یکی از موارد عمده در بیانیه مذکور، اهمیت تدوین استراتژی‌هایی برای مشارکت و دخالت بخش خصوصی و حمایت ضروری و مناسب بخش دولتی است. توجه فرمایید که تک‌تک و از ه‌های به کار رفته با دقت انتخاب شده است. اصولاً توسعه و رشد کار مردم است که در طبقه بندی دو گانه اریج امر و زی (بخش دولتی، بخش خصوصی)، از آنان بعنوان بخش خصوصی یاد می‌شود. گرچه این نقش و وظیفه در صورت وجود آزادیهای لازم، بطور خود کار و تحت انگیزه سود و فعالیت انجام می‌شود ولی در شرایط کنونی حاکم بر کشورهای در حال توسعه بدون داشتن استراتژیهای عملی مؤثر که نقش اساسی آنها ایجاد اطمینان و اعتماد برای کسب و کار مشروع است، این مشارکت کلیدی صورت نمی‌گیرد و در نتیجه توسعه به تعویق می‌افتد و زمین‌گیر می‌شود. به همین سبب تدوین چنین استراتژی‌هایی مورد تأکید قرار گرفته ولی در عین حال حمایت مناسب بخش دولتی ضروری قلمداد شده است. دولت باید از مشارکت بخش خصوصی و واگذاری سرمایه‌گذاری (چه داخلی و چه خارجی) به مردم حمایت کند. نکته مهم آن است که در حالی که بخش خصوصی باید مشارکت و دخالت کند، دولت باید فقط حمایت کند، آنهم حمایت مناسب و این حمایت دلبخواه نیز نیست، ضروری است و حتماً باید انجام شود. واضح است که حمایت همواره با

مواجهه شود که در هر حال ضررش متوجه مردم است.

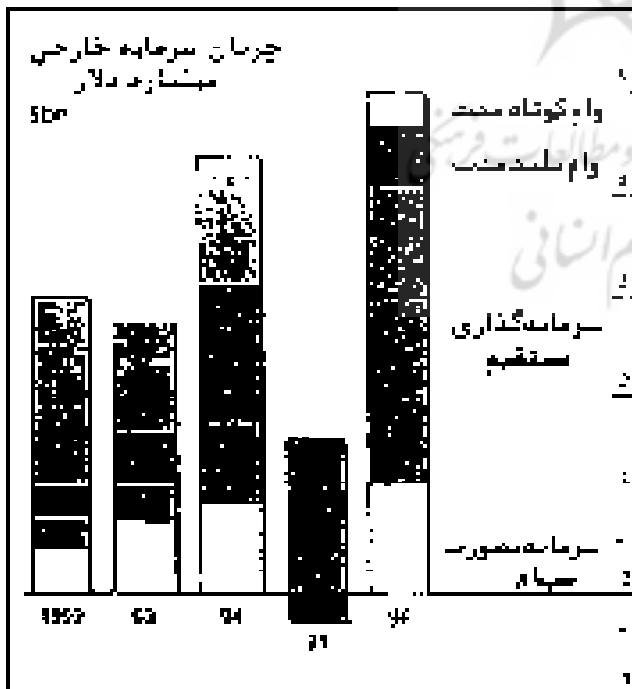
گزارش رویتراز کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل برای آسیا و اقیانوسیه (ESCAP) نیز در مورد بحران در آسیای جنوب شرقی در بین سایر مسایل به دو نکته عمده که از نظر بحث ماحائز اهمیت است تأکید می‌ورزد: اول، ضرورت کنترل جریانهای سرمایه سوداگرانه تشنج آفرین و کاهش عنصر سوداگری در جریانهای سرمایه‌های خارجی به داخل؛ دوم، افزایش ماهیت بلندمدت این سرمایه‌ها. از آنجا که این دو عامل قبلاً مورد بحث قرار گرفته از توضیح بیشتر درباره آنها خودداری می‌شود.

تجربیات ایران نیز حاوی نکاتی مفید و گاه عبرت آموز است. پرسش اول، یعنی اینکه آیا مشکل عمده اقتصاد ایران سرمایه خارجی است، بر اساس تجربه تاریخی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پاسخی منفی دریافت می‌کند. هنوز بسیاری از تصمیم‌سازان اقتصادی به یاد دارند که پس از افزایش ناگهانی قیمت نفت در سالهای ۱۳۵۳ اقتصاد ایران با چنان مازاد سرمایه‌ارزی مواجه بود که با وجود دهه ریخت و پاشها و واردات بی‌رویه و غیر منطقی انواع کالاها، به مهمترین کشورهای صنعتی جهان چون انگلستان وام می‌داد. آیا این فراوانی سرمایه‌ارزی، گرهی از کار فرو بسته اقتصاد ایران گشود؟ محک انقلاب نشان داد که نه صنعتمان راه به جایی برده و نه کشاورزیمان ناامان را تأمین کرده است. شاید استدلال شود که ترکیب منابع، سیاستها، روابط و از همه مهمتر ترکیب جمعیت کنونی با آن زمان قابل مقایسه نیست و بنابر این مقایسه، فاقدمانی درست علمی است. این استدلال خود نشان دهنده عمق مطلب است. آیا این تغییرات در جهت بوده که جز سرمایه خارجی سایر نیازها را تأمین یا حداقل متعادل کرده باشد؟ پاسخ به همین سؤال نیز نیاز به بررسی تخصصی دقیق دارد و به هر حال درجه نیاز به سرمایه‌ارزی در اقتصاد ایران و شرایط توفیق آن را به پژوهشهای هدمند و علمی موکول می‌کند. تأسیس شرکتهای عظیم کشت و صنعت با مشارکت سرمایه‌گذاران آمریکایی، فرانسوی و ژاپنی، در چارچوب تئوری توسعه قطبهای آب و خاک به منظور ایجاد کشاورزی پویا و صادرات گرا و شکست اقتصادی-اجتماعی آنها پس از مدتی کوتاه، دلیل دیگری است بر لزوم تفکر عمیق در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این سیاست. تجربه دیگر مربوط به سالهای پس از پایان جنگ تحمیلی است؛ پدیده‌ای که در سایه آن ملت گرفتار حداقل ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی شد. متأسفانه هرگز حساب و کتاب روشنی از میزان و نوع بدهیها و مهمتر از همه کاربرد و دستاوردهای آن ارائه نشد تا بتوان در ست قضاوت کرد. آنچه مسلم است، این و امداد شدن به علت سرمایه‌گذاری مستقیم نبوده، چون از هیچ سرمایه‌گذاری چشمگیر ذکری به میان نیامده است. اقدامات بعدی در مورد زمان بندی مجدد بدهیها نشان می‌دهد که ارزشهای وارد شده بیشتر جنبه کوتاه مدت داشته که همان طور که قبلاً بیان شد، نامناسب ترین شکل سرمایه خارجی است.

سومین عاملی که در غیاب پاسخهای دقیق به سئوالات مطرح شده می‌تواند تا حدی بعنوان جایگزین به کار رود، جدیدترین نظرات صاحب نظران است. در این مورد به بحثی کوتاه و تخصصی بر اساس مقاله‌ای در شماره ماه می ۱۹۹۸ (خرداد ۱۳۷۷) مجله اکونومیست اکتفا می‌شود.

بر اساس نظریه‌های اقتصادی، تاکنون چنین استدلال می‌شد که جریان آزاد سرمایه بین کشورها به افزایش کارایی اقتصادی می‌انجامد. پس اندازها را به بهترین فرصتهای سرمایه‌گذاری (هر جا که باشد) اختصاص می‌دهد و در اثر رقابت بیشتر سیستمهای مالی را تحریک بیشتری می‌بخشد. سرمایه‌گذاران بین‌المللی نیز دولتهای ولخرج را ملزم به رعایت نظمی سالم می‌سازند. ولی به تدریج که هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بحران شرق آسیا آشکارتر می‌شود آهنگی نو شروع به نواختن کرده است که صدای آن پیوسته رساتر می‌شود. این آهنگ رساننده این پیام است که «هزینه‌های انتقال سرمایه خارجی بیش از منافع آن است». در شماره اخیر مجله فارین افیرز، «جاگدیش باگواتی» اقتصاددان بر جسته دانشگاه کلمبیا چنین استدلال می‌کند که ادعای منافع زیاد حاصل از جریان آزاد سرمایه قانع کننده نیست. در مقاله دیگری «دنی رودریک» متخصص بازرگانی دانشگاه هاروارد در مورد سرمایه خارجی می‌گوید «هیچ شاهدی نداریم که آزادی انتقال سرمایه هیچ یک از مسائل مراحلی کند بلکه بر عکس دلایلی در دست است که مسائل را وخیم تر خواهد کرد». این دو متخصص در مقایسه آزادی تجارت خارجی و آزادی جریان سرمایه با تعقیب دو خط استدلالی متفاوت می‌کوشند ثابت کنند که فواید «آزادی سرمایه» بسیار ضعیف تر از منافع «آزادی تجارت» است. آنها می‌گویند در جنبه عملی؛ شواهد فواید انتقال آزاد سرمایه بسیار اندک ولی شواهد مبنی بر تجارت آزاد بسیار فراوان است. گرچه در نگرشی سطحی، نظریه‌های انتقال آزاد سرمایه و آزادی تجارت مشابه می‌نمایند و هر دو مورد فرض بر آن است که بازارها با کارایی و منطق و بر اساس وجود اطلاعات کامل رفتار می‌کنند، ولی در هیچ یک از موارد واقعیت با تئوری سازگار نیست. گرچه در مورد بسیاری از کالاها و خدمات

نمودار انواع سرمایه خارجی در اقتصاد کشور شیلی



قبول اینکه تفاوتی عمده بین بازارهای مالی و بازارهای کالا وجود دارد، آزادسازی سرمایه باید تدریجی و با احتیاط صورت پذیرد و جلوگیری کامل از آن عاقلانه نیست.

خلاصه:

سرمایه خارجی می تواند در توسعه اقتصادی و رفاه مردم نقش چشمگیری بازی کند زیرا:

- دانش جدیدی که شدیداً مورد نیاز است همراه سرمایه گذارهای مستقیم خارجی به کشور وارد می شود؛

- ورود فن آوری ناشناخته و جدید و کارآمد و توسعه منابع انسانی را در اقتصاد کشور تسریع می کند؛

- افزایش تولید و صادرات را سبب می شود که خود به بهبود موازنه ارزی، کاهش بدهیهای خارجی، کاهش تورم و افزایش اشتغال می انجامد؛

- عوامل تولیدی کار را به کار می گیرد و از این طریق به ارتقاء بهره وری و افزایش ارزش افزوده و اشتغال بیشتر عوامل تولید می انجامد؛

- از وابستگیهای اقتصادی می کاهد و دستیابی به استقلال بیشتر را تسهیل می کند.

اما این همه مشروط به شرایطی است از جمله:

- باید موار دنیاز به سرمایه خارجی را بدقت و از طریق علمی و کمی شناسایی و دقیقاً مشخص کرد. این کار باید از ملاحظات کلان اقتصادی آغاز شود و تا سطح پروژه ادامه یابد؛

- از انواع سرمایه خارجی، آنچه مطلوب است سرمایه گذاری مستقیم خارجی بلندمدت است که همراه خود دانش و تکنولوژی می آورد. این ملاحظات باید جزء لا ینفک قرار دادهای مربوطه باشد؛

- از ورود سرمایه های کوتاه مدت و سوداگرانه باید شدیداً جلوگیری کرد. این کار را می توان غیر مستقیم و با سیاستهای اقتصادی و شرایط مندرج در قراردادها انجام داد؛

- در شرایط کنونی اقتصادی ایران، اولویت باید با سرمایه گذارهای تولیدی برخوردار از مزایای نسبی باشد که بازار کالاها را تولیدی آن (چه داخلی و چه خارجی) از قبیل مشخص و مطالعه شده باشد؛

- گرفتن هر گونه وام خارجی، مخصوصاً وام دولتی و صرف کردن سرمایه خارجی در امور غیر تولیدی باید شدیداً نفی و کنترل شود؛

- هر سرمایه گذاری باید از سودآوری مطلوب برخوردار باشد و قدرت بازپرداخت سرمایه را در مدت زمانی معقول تضمین کند؛

- برخورداری از یک نظام مالی قدرتمند منطقی و قانونمند همراه با مدیریت اجرایی بر توان علمی و تخصصی از پیش نیازهای مسلم توفیق در این زمینه است و بدون برخورداری از آن نباید در این راه گام نهاد. وجود یک نظام تأمین اجتماعی برای تعدیل فشارهای اقتصادی به گروههای محروم و کم درآمد نیز از ضروریات توفیق است.

یادداشتها

* همین به کار بردن واژه خلیج به جای نام اصیل و درست خلیج فارس، نشان دهنده هدف به حد اکثر رساندن سود است که فعلاً بار قصیدن به ساز تعدادی از کشورهای منطقه بیشتر امکان پذیر است.

نیز برخلاف فرضهای بیان شده در کتابهای اقتصاد، بازار کامل نیست ولی نارساییهای بازارهای مالی بحرانی تر است. به بیان آقای «رودریک»، رفتار بازار کالا و خدمات تا حد زیادی قابل پیش بینی است ولی در بازارهای مالی، رونقهای کوتاه مدت و فروپاشیهای مکرر عادی تلقی می شود. این ناپایداری دلایل فراوان دارد، از جمله آنکه اطلاعات مربوط به بازار کامل نیست، بانکها نمی توانند همواره تراز داراییها و بدهیهای خود را حفظ کنند و مهمتر از همه آنکه رفتارهای جمعی سرمایه گذاران این شکنندگی را افزایش می دهد. در پاره ای موارد قیمت داراییها بر اساس شاخصهای اساسی اقتصادی بلکه بر اساس انتظارات سرمایه گذار نسبت به رفتار دیگران (رقبا) تعیین می شود. خلاصه آنکه، بازار سرمایه نسبت به تجارت آزاد از محدودیتهای بیشتری رنج می برد و اختلاف بین نظریه و واقعیت در بازارهای مالی بسیار شدیدتر است. ایراد دیگر این اقتصاددانان به منافع واقعی گردش آزاد سرمایه مربوط می شود. آقای «باگواتی» می گوید که مدافعان فواید حرکت آزاد سرمایه نتوانسته اند میزان دقیق این منافع را بر آورد کنند. او شواهدی ارائه می کند که بر اساس آن، منافع حاصله چندان قابل ملاحظه نیست. مثلاً چین و ژاپن دو کشوری هستند که بدون دادن اجازه ورود و سرمایه خارجی به کشورشان (انتقال آزاد سرمایه) به نرخهای چشمگیر رشد اقتصادی دست یافته اند. اروپای غربی نیز پس از جنگ جهانی دوم تجربه ای مشابه عرضه می دارد.

آقای «رودریک» استدلال تر صحبت می کند. او با بررسی نمونه هایی از ۱۰۰ کشور بین سالهای ۱۹۷۵-۸۹ تأثیر انتقال آزاد سرمایه بر رشد اقتصادی، سرمایه گذاری و تورم را با توجه به درآمد سرانه کشورها و سطح تحصیلاتی جمعیت سنجیده و به این نتیجه رسیده است که انتقال آزاد سرمایه اثر قابل ملاحظه ای بر توفیق اقتصادی کشورها نداشته است. اگر آزادسازی جریان سرمایه به وخیم تر شدن بحرانهای مالی بینجامد، می توان گفت که خطر آزادی انتقال سرمایه در مقایسه با فواید آن بسیار بیشتر است. نقطه ضعف این استدلالها آن است که بین انواع سرمایه های خارجی تفاوتی قایل نمی شود. مثلاً سرمایه گذاری مستقیم خارجی که به عقیده اکثر اقتصاددانان عامل مهمی در رشد اقتصادی است، و سرمایه های کوتاه مدت و کم دوام ادریک گروه قرار می دهد. در بررسی نظریه این اقتصاددانان به نکته دیگری نیز باید توجه کرد. از آنجا که طبیعت بازارهای مالی آنها را آسیب پذیر تر از بازار کالا و خدمات می کند، در مواردی که اطلاعات کافی در دسترس نیست، نظام بانکی ضعیف است یا دولت در تخصیص سرمایه اولویت های خویش را اعمال می کند، استفاده از سرمایه های بین المللی بسیار خطرناک است. از طرف دیگر، محدود کردن سرمایه های خارجی نیز زمینه ابرای ادامه حیات بانکهای ضعیف و محافظت آنها از رقابتهای رقبای خارجی فراهم می سازد که نتیجه آن فرار سرمایه های داخلی به بازارهای کارآمد بین المللی است.

در دهه ۱۹۴۰، بسیاری از کشورها از مواج کردن نرخ ارز اباداشتند. گذشت زمان نشان داد که این تردید و ترس بیمورد بوده است. پس از سقوط بازارهای مالی آسیا نیز چنین ترسی در مورد سرمایه های خارجی ایجاد شده است ولی شاید به همان نتیجه منجر نشود. بطور خلاصه می توان گفت که با